

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محمد جعفری
۲۳ جولای ۲۰۲۰



الهام و یا اشاره گرفتن خمینی در طرح ولایت فقیه

(قسمت هفتم)

فاز آخر بقائی و آیت در دو نقش

بطوری که از پرونده بازجویی بقائی، در داستانی انقلاب به بیرون درز پیدا کرده بود و بازجویان زندان اوین به آقای مهندس عزت الله سحابی گفته بودند و کتاب "زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی" نیز آن را تأیید می کند، جنرال اویسی از طریق منصور رفیعزاده، مدتی قبل از سخنرانی بقائی، موسوم به "وصیتنامه سیاسی" با بقائی تماس برقرار می کند و بوی قول داده شده بود که در آینده ای نه چندان دور کودتائی انجام خواهد شد و رهبران کودتا شما را به ریاست جمهوری پذیرفته اند و امریکائی ها نیز بدان O.K. داده اند (115).

بدین علت بقائی برای اینکه خویشان را در قبال جمهوری اسلامی آترناتیوی جلوه دهد، ناگهان آقای بقائی هینت رئیس و اعضای بالای حزب زحمتکشان را جمع کرد و در یک سخنرانی طولانی "وصیتنامه سیاسی" خود را ایراد کرد و به ظاهر خود را بازنشسته نشان داد اما در باطن آماده کودتا بود تا که در اثر آن قله قدرت را تصاحب کند. بقائی گفت: "ما تا امروز بسیاری از ناروائی ها را به خاطر پشتیبانی اصولی از نهضت تحمل کرده ایم ولی کم کم احساس می کنم که با ادامه سکوت و توجیه خودمان داریم به خودمان هم دروغ می گوئیم. وجهه سیاسی من به من نهیب می زند که تا کجا می خواهی وارد دروغ و تقیه بشوی؟ (116) او افزود یک عده ای دیکتاتور با استفاده از وجهه امام برگردۀ مردم با ایمان ولی بی اطلاع سوار شده اند و هر کاری می خواهند می کنند (117)". و رفیعزاده متن سخنرانی بقائی را تحت عنوان "آنکه گفت نه" در امریکا منتشر کرد. مؤلف کتاب زندگینامه سیاسی بقائی که تمام اسناد و مدارک بقائی را در اختیار داشته اند می نویسند:

ارتشبد غلامعلی "اویسی از طریق منصور رفیعزاده با بقائی ارتباط تلفنی برقرار کرده بود. قبل از سخنرانی بقائی موسوم به "وصیتنامه سیاسی"، جبهه ضد انقلاب طرفدار رژیم سلطنت ظاهراً لیدر خود را یافته بود... او اینک از

طرف دولتمردان جمهوری اسلامی به کلی ناامید شده بود و هیچ جایگاهی برای او نمی‌توانست قابل تصور باشد مگر اینکه در موضع رهبری یک حرکت ضد انقلابی قرار گیرد" (119)

کتاب می‌افزاید که "مدتی قبل از ایراد این سخنان) وصیتنامه سیاسی بن (جبهه ضد انقلاب طرفدار اعاده رژیم سلطنتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی با او وارد مذاکره شده اویسی از طریق رفیع‌زاده با بقائی گفتگوی تلفنی کرده و وعده داد که همه به زودی در ایران در خدمت او خواهند بود. بقائی می‌خواست حوادث سالهای نهضت ملی را بار دیگر تکرار کند (120)".

مأموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از طریق شنود کردن مکالمات جنرال اویسی به وی مشکوک می‌شوند، و به پرونده ساواک وی مراجعه کرده، می‌بینند که با ساواک و هم با امریکائی‌ها رابطه داشته است، تمام مکالمات وی و حرکاتش را کنترل می‌کنند و بوی اجازه داده می‌شود که به امریکا سفر کند و بعد از دریافت تمام اطلاعات، در آخرین لحظات وی را در اول فروردین 1366 دستگیر می‌کنند (121).

و اما اطلاعاتی که اینجانب در مورد فاز آخر دکتر بقائی به دلیل رابطه با بعضی از افراد سپاه کسب کردم و قبلاً در کتاب پاریس نقل شده به شرح زیر است:

یکی از رده‌های بالای سپاه که در آن زمان در رابطه با دستگیری‌ها و زندان اوین بود، حسب گزارش بازجویانش برایم فاش ساخت، بقائی بعد از فاش شدن تمام اسرارش و همکاریش با امریکا و سیا و جنرال اویسی در حضور بازجو، دو دستی بصورت خود می‌زند و می‌گوید، همه چیز من تمام شده است. و بدون اینکه چیزی بروز بدهد، تصمیم به خودکشی می‌گیرد.

بازجویانش به این مسئله توجه نکرده بودند، که وی الکی شدیدی بوده و همیشه مشروب همراه داشته و می‌نوشیده است، مشروب را از وی می‌گیرند، از طرف دیگر چون سالیان بوده که بیماری قند داشته، خودش آنسولین به خود تزریق می‌کرده است. خاصیت آنسولین این است که اگر در بدن قند نباشد، شخص را فلج می‌کند و می‌کشد. وی که تصمیم به خودکشی می‌گیرد، بدون وجود قند در بدن آنسولین به خود تزریق می‌کند. این پاسدار ارشد که در آن موقع در ارتباط با زندان اوین و زندانی‌ها بود افزود: وقتی یکی از پاسدارها به سلول وی می‌رود، مشاهده می‌کند که صورتش کج و معوج شده و در حال احتضار است. فوراً وی را به بیمارستان مهر می‌رسانند و هرچه اطباء کوشش می‌کنند که از مرگ وی جلوگیری کنند، مشاهده می‌کنند کار از کار گذشته است. آن پاسدار ارشد افزود چون هنوز اطلاعاتی داشت که بدرد دادستانی و اطلاعات می‌خورد، خیلی کوشش شد که از مرگش جلوگیری بعمل آورند، اما کار از کار گذشته بود و کوشش آنها مؤثر واقع نشد و بدینسان در بیمارستان مهر در تاریخ 26 آبان 1366 درگذشت و پرونده حیات وی بسته شد.

حسب اطلاعات اینجانب از بچه‌های دادستانی و سپاه پاسداران، بعد از دستگیری بقائی و بازجویی از وی و دسترسی به اسناد و مدارکش در دادگاه انقلاب بچه‌های دادستانی و سپاه پاسداران می‌فهمند که آیت دستیار بقائی بوده و بقائی با امریکائی‌ها در رابطه بوده و با آنها همکاری می‌کرده است. بعد از آن پیش آقای خمینی می‌روند و جریان را به وی گزارش می‌کنند. آقای خمینی هم به آنها می‌گوید، حال که چنین است، اسم آیت را از لیست شهداء حذف کنید اما سر و صدایش را در نیاورید. زیرا اگر سر و صدایش را در می‌آوردند رابطه حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی و مابقی سردمداران جمهوری اسلامی با دکتر بقائی و حسن آیت برملا می‌گردید و این به صلاح آقای خمینی و جمهوری اسلامی نبود.

آیت نیز که خط بقائی و برای به قدرت رساندن وی کوشش می‌کرد بر این نظر بود که با وسیله قرار دادن مذهب و جلب حمایت رهبران مذهبی می‌توان قله قدرت را فتح کرد و همانطوری که در بخشی از این تحقیق ملاحظه شد که وی چگونه اینگونه روشها را در نامه‌اش به بقائی توضیح می‌دهد. در همان نامه به بقائی یادآوری می‌کند که باید رسالت نجات مردم ایران را به مثابه "کاوه" ای ایفا کند.

"پس از قرن‌ها مجدداً جامعه ما احساس می‌کند که احتیاج به یک کاوه دارد که با برافراشتن درفش خود مردم را از دست ضحاک زمان برهاند. و چون جامعه احتیاج به چنین کاوه‌ای را با تمام وجود خود احساس می‌کند، خواه ناخواه چنین کاوه‌ای پیدا خواهد شد همانطوری که آیت‌الله خمینی پیدا شد. آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند و تاریخ معاصر را به خوبی مطالعه کرده‌اند و مقتضیات زمان به خوبی آگاهند و غرض و مرضی هم ندارند، بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده و آن کاوه را در وجود شما جستجو می‌کنند. چون لاقط نشان داده‌اید که صمیمانه خواهان نجات مملکت هستید و هیچگاه حاضر نیستید به خاطر جا و مقام باخون مردم بازی کنید (122)".

این مطلب جای هیچ شک و شبهه باقی نمی‌گذارد که آقای آیت نه تنها آقای خمینی را رهبر و نجات دهنده کشور نمی‌دانسته و بدنبال اسلام نیز نبوده، بلکه چشم به راه "کاوه‌ای" در کسوت دکتر بقائی بوده است و منافقانه و برای رسیدن به هدف خود بعنوان وسیله آقای خمینی و روحانیت، اسلام و ولایت فقیه را - به همان نحوه که در نامه خود (123) برای بقائی توضیح داده - مطرح می‌کرده است.

بعد از اینکه بنی‌صدر که به حساب وی یک شخصیت اسلامی، ملی و مصدقی بود، به ریاست جمهوری انتخاب شد، وی که کینه مصدق و طرفدارانش را به دل داشت، بلافاصله شروع به آماده کردن زمینه مناسب کودتا، شبیه آنچه در کودتای 28 مرداد وسیله بقائی - کاشانی و سایر ایادی آنها، انجام شده بود، کرد. وی که می‌دانست آقای خمینی و روحانیون خط نوری - کاشانی - بقائی و خمینی، ضد ملی و مصدق هستند، بلافاصله به دسته‌بندی "مصدقی" و "کاشانی" پرداخت و هر جا می‌رفت و سخنرانی می‌کرد این تضاد را دامن می‌زد تا جامعه را به دو قطبی انقلابی خط امامی و ضد انقلابی خط مصدقی و ملی و ملیت تبدیل کند و در این زمینه‌سازیهایی گوناگون که حزب جمهوری نیز وی را همراهی می‌کردند، بنی‌صدر را در مقابل خمینی قرار دهد و برنامه کودتای خزنده وی که در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا کرد (124)، در همین راستا بود. گرچه حزب زحمتکشان، بقائی و آیت، سرانجام موفق به تصاحب قله قدرت نشدند، اما در تخریب خط آزادی و استقلال و انحراف اهداف اصلی انقلاب که آزادی، استقلال و جمهوری مردمی اسلامی و ملی بود، تأثیرگذار و موفق بودند.

جا دارد که در پایان این تحقیق مختصر به این سوال پاسخ داده شود: بنا بر اسناد موجود آقای خمینی برای امریکا منافعی قائل بوده و در پیام به کارتر می‌گوید: وقتی من دولت اعلام کنم "رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم" و دولت ما "ضرری برای آمریکا ندارد (125)". و این رژیم و با قرار و مدار و زد و بند با امریکائی‌ها روی کار آمد، پس چرا و به چه علت بعد از اینکه بر کشور مسلط شد پشت به امریکا کرد و به چین و بویژه روسیه چسبید؟

بر اساس تحقیقات اینجانب که در کتاب پاریس و تحول انقلاب... منتشر شده است و گزارش بعضی از دست اندر کاران درجه اول انقلاب و نکاتی که بعد ها فاش شده، این رژیم، رژیمی است که به دروغ و نیرنگ انقلاب ملت ایران را مصادره کرده و با قرار و مدار و زد و بند با امریکائی‌ها روی کار آمد و استبداد را بر کشور حاکم کرد و بعد از اینکه بر کشور و جامعه مسلط شد، به کشوری که موجب روی کار آمده آن شده بود پشت کرد و به چین و روسیه چسبید.

اگر قرارداد همه جانبه 25 ساله اخیر با چین به امضا برسد، چین در ایران و بودن این رژیم دست اول را پیدا خواهد کرد و ایران به نوعی زیر سلطه چین خواهد رفت. چرا؟

با وجودی که امریکا در کمک به انقلاب و سرعت بخشی آن نقش داشته و آقای خمینی از کانال ها مختلف با آنها در ارتباط بوده، و حتی جلسه ای که در "منزل آقای فریدون سحابی با امریکائی ها تشکیل شد، و بر سر ایجاد دولتی نیرومند با وحدت ارتش و روحانیت، توافق بعمل آمد". (126) پس چرا رژیم حاکم به امریکائی ها پشت کرد و به روس ها و چینی ها چسبید؟

بدون استثنا به خصوصیات اخلاقی و عملی هر دیکتاتوری که نگاه کنید، مشاهده می شود که وقتی به بر قدرت مسلط می شوند، برای زدودن نقاط ضعف خود، به کسانی که به هر نحوی پله می شوند که او از پله های قدرت بالا برود، اگر بتوانند او را از پای در می آورند و از دیگر ویژگی دیکتاتوران کینه و انتقام جوئی بویژه نسبت به کسانی است که به هر نحوی به وی در رساندن به قدرت یاری و کمک می رسانده اند. این خصلت به حد اعلی، در آقای خمینی موجود بود. وی نسبت به مرحوم شریعتمداری کینه داشت. وقتی هم که به قدرت رسید، در حذف وی لحظه ای از پای نایستاد و حتی اجازه نداد که طبق وصیت اش، وصی اش بر وی نماز بخواند و در جای خود به خاک سپرده شود. (127)

آقای خمینی نسبت به کارتر هم کینه پیدا کرده بود و بارها به عناوین مختلف کینه خود را نسبت به وی ابراز می کرد. وجود کارتر نقطه ضعفی برایش تلقی می شد. چون کارتر با حربه حقوق بشر و فشار بر شاه، موجب باز شدن فضای باز سیاسی در کشور گردید و حداقل زمینه ای شد که انقلاب با سرعت و با خون ریزی کمتر، به نتیجه برسد. به غیر از اینها، مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم آقای خمینی و نمایندگانش در پاریس و تهران و امریکا، با دولت امریکا که حداقل در اثر آن، به توافق و قرار و مدارهائی با هم دست یافتند، آقای خمینی بیم این را داشت که این روابط و قرار و مدارها و مذاکرات با دولت کارتر در سطوح مختلف چه بوسیله داخلی ها و چه بوسیله دولت امریکا، در جامعه افشاء شود. وی از دو جهت بیم داشت که اگر این ارتباطات فاش شود، از این که همه چیز به يد قدرت وی انجام پذیرفته بود، خلل وارد آورد و به قدرت فانقه اش ضربه بزند و نقطه ضعفی برایش به حساب آید: یکی از جانب نهضتی ها، بویژه دکتر یزدی؛ و دیگر از ناحیه کارتر.

به همین علت وقتی، دانشجویان پیرو خط امام با کپکپه و دبدبه و در بوق و کرنا گذاشتن مصاحبه های رادیو تلویزیونی علیه نهضت آزادی، مهندس بازرگان، دکتر میناچی، امیر انتظام و...، به اصطلاح افشاگری کردند، آنها این جرأت را در خود ندیدند که روابط را افشا کنند. شاید در آن غوغا سالاری که خمینی بوسیله دستگاه های تحت امر خود ایجاد کرده بود، چون نهضت آزادی، مستقیم و غیر مستقیم در مرکز آن روابط قرار داشتند، آن ها جرأت مطرح کردن روابط را پیدا نکردند و یا به خود اجازه ندادند، و با مطرح کردن چند ایماء و اشاره، مسأله تا حدودی خاتمه پیدا کرد. و لذا آقای خمینی و روحانیت حاکم خیالش از بابت نهضت آزادی آسوده شد.

اما هنوز به علت ترس از افشا شدن روابطش توسط امریکائی ها، کینه کارتر را هم به دل داشت، چون این روابط، هم نقطه بسیار حساس، و هم نقطه ضعف برای آقای خمینی به حساب می آمد و به همین خاطر، وی برای مبری کردن خود از این روابط، در فرصتی که در اثر گروگان گیری (128) و استعفای همزمان دولت موقت و بردن شاه به امریکا، در تاریخ ۵۸/۰۸/۰۶، به دستش افتاد، برای پاک کردن رابطه با امریکائی ها، لبه تیز حمله ها را متوجه امریکا و بویژه شخص کارتر کرد. شاید تا اینجا روشن شده باشد که چرا آقای خمینی ورق را علیه امریکا برگرداند که ما تا امروز باید بابت آن باج به چینی ها و روس ها بدهیم و کشور را هم به سرایشی فلاکت و در شرف نابودی

قرار دهیم. باز این اصل است که حکومت های دیکتاتوری حمایت ملت خود را از دست می دهند و برای ادامه حکومت و حفظ تصاحب قدرت خود به بیگانگان رو می آورند .

این است که حکومت جمهوری اسلامی با وجودی که روس ها و چینی ها بارها به آنها از پشت خنجر زده اند، باز به نحوی به سمت روسیه چرخیده که می گویند رابطه ما با روسیه رابطه استراتژیک است. و حال اگر قرارداد همه جانبه 25 ساله اخیر با چین به امضا برسد، چین در ایران و بودن این رژیم دست اول را پیدا خواهد کرد و ایران به نوعی زیر سلطه چین خواهد رفت. و این در حقیقت، برای حاکمان جمهوری اسلامی، شعار نه شرقی نه غربی، شعاری است که متناسب با باد می چرخد و بیش از لُق لقه زبان نخواهد بود، یعنی کشک !

اشتباه و یا کج فهمی نشود، آنچه در فوق آمد به معنای این نیست که مردم در انقلاب نقش نداشته و یا نمی دانسته اند که چه می خواهند. آیا بعضی ها که با پندارهای ساده انگارانه به عوام فریبی می پردازند، آیا به خود و همه اقشار ملت خود توهین نمی کنند که خواسته های قریب به اتفاق تمامی سیاسیون، احزاب، دسته ها، گروه ها و اقشار مردمی که در انقلاب شرکت کردند و آن را به پیروزی رساندند را نادیده می انگارند و آن را انکار می کنند؟ پدیده انقلاب، يك پدیده خلق الساعه نیست و آغاز آن که به آغاز ظلم و ستم و پایمال کردن حقوق، آزادی و استقلال و عدالت بر می گردد. همه اقشار مردم بودند که برای آزادی، استقلال، عدالت مفقود شده خود به مبارزه با غاصبان حقوق و آزادی خود سالیان دراز بپا خواسته بودند و سرانجام که شرایط دست به دست هم داد و کشور برای انقلاب مهیا گشت ملت هم برای در اختیار گرفتن سرنوشت زندگی خویش قیام کرده و رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی را برانداختند. این که روحانیت و در رأس آن آقای خمینی، با توسل به دروغ و نیرنگ و با قرارو مدار و زد و بند با امریکائی ها انقلاب ملت ایران را مصادره کرده، امر دیگری است و اینجانب در کتاب پاریس و تحول آزادی به استبداد به آن پرداخته ام و در اینجا نیازی به تکرار آن دیده نمی شود .

نظر به اینکه آقای خمینی و سایر روحانیت حاکم در صدر قبضه کردن قدرت بودند، نکته مهم این است که در دست داشتن انحصار قدرت و ادامه و حفظ آن، نیاز به دشمن دارد و چون حاکمان فقیه با کشورهای همسایه مشکل آن چنانی نداشتند، و نیاز هم به دشمن بود، بنابر این امریکا می توانست بهترین دشمنی باشد که بشود بر روی آن مانور داد. البته ناگفته نماند که در این دشمنی، امریکا و ایران لازم و ملزوم یکدیگرند. اگر جمهوری اسلامی ایران نبود، چگونه ممکن بود که امریکا بعنوان محافظت از عربستان سعودی و شیخ نشین ها، همه ساله میلیارد ها دلار از پول آن ها را به جیب خود سرازیر کند که اگر پول هائی که از طریق فروش اسلحه و غیره از گروگان گیری تا به امروز به امریکا سرازیر شده است محاسبه شود، سر از ارقام نجومی در خواهد آورد و این نعمت برای امریکا، به یمن دشمنی با جمهوری اسلامی ایران به سادگی حاصل شده است. و در غلطیدن جمهوری ولایت فقیه به سمت روسیه و حال بویژه با این قرارداد در صورت امضا زیر بار چین رفتن امریکا و اروپا بی تقصیر نیستند .

محمد جعفری / 31 تیر [سرطان] 1399/

نمایه و یادداشت:

-115 پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص 275 و کتاب، زندگینامه سیاسی دکتر

مظفر بقائی، حسین آبادیان، ص. 324

-116 زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان 1377، ص. 322

-117 همان سند، ص. 323

- 118- همان سند، 322.
- 119- همان سند.
- 120- همان سند، ص. 323.
- 121- همان سند، ص. 327.
- 122- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی 1377، ص 550، گراور این قسمت از دستخط آیت در ص 519 همین کتاب آمده است.
- 123- منظور نامه 94 صفحه‌ای است که آیت در تاریخ یکشنبه سوم آذر 1342 برای آقای بقائی نوشته است.
- 124- نوارهای موسوم به کودتای خزنده آیت در تاریخ 28 و 29 خرداد 1359 در روزنامه انقلاب اسلامی شماره های 283 و 284 منتشر شد و یک روز بعد هم سایر جراید به نقل از انقلاب اسلامی آن را منتشر کردند.
- 125- ترجمه متن پیام را آقای یزدی در جلد سوم خاطرات خود در ص 289-290 آورده است.
- 126- این مطلب را آقای فتح الله بنی صدر یکی از اعضای مرکزی نهضت آزادی در پاریس در گفتگویی با برادر خود آقای بنی صدر در سال 1375 فاش ساخته است. و در خاطرات سلیمان هم به آن اشاره شده است.
- 127- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه 2001، ص 10؛ علت در این امر نهفته بود که بعد از جریان 15 خرداد 1342 و زندانی شدن آقای خمینی، نظر به این که می خواستند وی را محاکمه کنند مرحوم شریعتمداری، و چند مرجع دیگر طی اطلاعیه ای مرجعیت آقای خمینی را تأیید کردند، تا از محاکمه و اعدام ایشان جلوگیری کنند. آقای شریعتمداری در آن زمان از قدرتمندترین مراجع بود و قبل از این که مرجعیت آقای خمینی، بوسیله آقای شریعتمداری و دیگران تأیید شود، حداقل جامعه و دولت وقت، او را به مرجعیت، نمی شناخت. در صورتی که آقای شریعتمداری قبل از آن، آیت الله العظمی بود. و از این نگاه، وجود آقای شریعتمداری برای آقای خمینی نقطه ضعفی محسوب می شد، بویژه که در آذربایجان نفوذ فوق العاده داشت و از پیشبرد قدرتش نگران بود.
- 128- اگر چه در آن روزها عنوان شد که عده ای دانشجو سفارت امریکا را اشغال کرده و کارکنان آن را به گروگان گرفته اند. اما در همان زمان ایماء و اشاره هائی وجود داشت که طرح و برنامه ریزی اشغال سفارت به ظاهر از جانب توسط دانشجویان پیرو خط امام صورت گرفته اما در باطن طرح و برنامه ریزی آن در جایی دیگر صورت گرفته است و عمل گروگانگیر و اشغال سفارت امریکا یک اتفاق خودجوش دانشجویی نبوده و یک عملی بوده که از قبل طراحی و برنامه ریزی شده است. ایما و اشاره هائی در کتاب گروگان گیری و جانشینان انقلاب تحت عنوان زمینه های تاریخی مسأله گروگانگیری ص 80-82 آمده است. اما اطلاعاتی که به تازگی روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرده نشان می دهد که راکفلر و بانک چیس منهتن پشت قضیه گروگانگیری بوده است.



و بنا بر خاطرات مهندس عزت الله سحابی جلد دوم آقای محسن میر دامادی طراح و رابط اصلی سفارت بوده است وی توضیح می دهد که این محسن میردامادی بود که طرح کورت والد هایم دبیر کل سازمان ملل جهت حل مسأله گروگانگیری را به شکست رساند. اینکه محسن میردامادی طراح و رابط اصلی سفارت و فرد قدرتمند در سفارت است با تجربه شخص اینجانب که سه روز را در سفارت به نمایندگی از وزیر امور خارجه گذراندم هماهنگ است توضیح اینکه :

آقای بنی صدر پس از گفتگو با آقای خمینی و پذیرش سرپرستی وزارت خارجه تا حل بحران گروگانگیری، برای بار دوم که اینجانب و آقای انتظاریون نیز همراه وی بودیم به سفارت رفت وبا دانشجویان و آقای خوئینی ها به گفتگو پرداخت. پس از بحث های مختلف که با شورای دانشجویان و آقای خوئینی ها انجام گرفت سرانجام، دانشجویان پذیرفتند در صورتیکه آقای بنی صدر با آقای خمینی مسأله را حل و فصل کند، آنها به آن گردن خواهند گذاشت.

با وجود قول و قرار پذیرفته شده، چندین بار در فاصله کوتاه به بهانه های مختلف و از جمله اینکه ما خبر از تصمیم شما با آقای خمینی نداشتیم، زیر تعهد زدند. آقای بنی صدر هم برای گرفتن بهانه از دست آنها، طی حکمی اینجانب را به آنها معرفی کرد که دائم در سفارت با آنها در تماس باشم و نظرات آنها و بنی صدر را متقابلاً بیکدیگر برسانم و امور را تسریع بخشم .

اینجانب همان روز به سفارت رفتم و پس از معرفی خود و صدور مجوز بدرون سفارت به اتاق روابط عمومی هدایت شدم. در آنجا آقای شمس) شمس الدین وهابی (نامه را گرفت و به شورا برد و پس از بازگشت زیر همان نامه که فتوکپی آنرا به من باز گرداند، آقای میردامادی از طرف شورا نوشته بود :ایشان بیایند روزها در اتاق روابط عمومی باشند. دو یا سه روز به سفارت رفتم و در اتاق روابط عمومی ماندم و هر چه بنا بود بفهمم، فهمیدم. آمدم و به آقای بنی صدر گفتم ، لطفاً مرا از این کار معاف کنید، پرسیدند چرا و چه شده است. پاسخ دادم بطوری که استنباط کرده و بر من روشن شده است، اینان بنا ندارند که بحران گروگان گیری حل بشود، و امور در دست اداره کنندگان پشت پرده است و تا آنان تصمیم نگیرند، دانشجویان مستقلاً قادر به انجام کاری نیستند و بنا بر این بودن من در آنجا بی مورد است. شرح ماجرای اینجانب در سفارت کتاب گروگانگیری چاپ اول در ص 103-105 به آنجا مراجعه کنید. و چاپ دوم-145 143 با شرح و سند آمده است.